

**Characterization in Hooshang Golshiri's  
Short Story of «Wolf»**

M. Barani<sup>3</sup>  
Z. Jafari Ghurtani<sup>4</sup>

شخصیت‌پردازی در داستان کوتاه «گرگ» از هوشنگ گلشیری

محمد بارانی<sup>۱</sup>  
زهره جعفری قورتانی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۹۱/۶/۳۰

تاریخ پذیرش: ۹۱/۸/۲۳

**Abstract**

Like other phenomena in the world of art, the concept of character in literary works has always experienced change and evolution, with the passage of time and through the meanders of the human life, in such a way that in terms of social circumstances, and human's scientific and spiritual development, its meaning in literary works has promoted little by little from its primitive state to a more complicated and developed level. With the commencement of the flow of "modern novel", when the writers' tendency turned towards the mental and psychological problems of the heroes of the stories, the element of character and the way of processing it drew the attention of the writers more than before. Following the acquaintance of the Iranian story writers with the published works of the western writers, tendencies towards the flow of writing psychological novels increased in Iran, as well. One of the writers who stepped into this ground is "Hooshang Golshiri" who discovered new possibilities in story writing. He made a fundamental change in his literary policy, and became one of the writers of the modern story whose stories are mostly based on the character revelation. Using the descriptive-analysis approach, the present article surveys the superstructural element of character in Hooshang Golshiri's short story of "Wolf"

**Key words:** short story, characterization, story writer, surface structure, Hooshng Golshiri

**چکیده**

مفهوم شخصیت در آثار ادبی، مانند سایر پدیده‌های دنیای هنر، در گذر زمان و با عبور از پیچ و خم‌های زندگی بشر، همواره دست‌خوش تغییر و تحول بوده است، آن چنان که به اقتضای شرایط اجتماعی و پیشرفت علمی و معنوی بشر، مفهوم آن در آثار ادبی از حالت ابتدایی خود، رفته رفته به سطحی پیچیده‌تر و پیشرفته‌تر ارتقا یافته است. با شروع جریان «رمان نو» که تمایل نویسندگان به سمت مسائل ذهنی و روانی قهرمانان داستان‌ها معطوف شد، عنصر شخصیت و چگونگی پردازش آن، بیش از پیش مورد توجه نویسندگان قرار گرفت. در ایران نیز در پی آشنایی داستان‌نویسان با آثار منتشر شده نویسندگان غربی، گرایش‌ها به سوی جریان نگارش رمان‌های روان‌شناسانه افزایش یافت. یکی از نویسندگانی که در این زمینه گام نهاد، «هوشنگ گلشیری» است که به امکانات تازه‌ای در داستان‌نویسی پی برد و تغییری اساسی در مشی ادبی خود داد. و در ردیف نویسندگان داستان‌نو قرار گرفت که داستان‌هایش بیشتر بر مکاشفه‌ی شخصیت دور می‌زند. این مقاله، به شیوه‌ی توصیف و تحلیل شخصیت به بررسی این عنصر روایتی در داستان کوتاه «گرگ» از هوشنگ گلشیری خواهد پرداخت.

**واژگان کلیدی:** داستان کوتاه، شخصیت‌پردازی، داستان-

نویس، روایتی، هوشنگ گلشیری

<sup>3</sup> Associate Professor of Persian language and literature Dept., University of Sistan and Baluchistan

<sup>4</sup> M.A. student of Persian language and literature Dept., University of Sistan and Baluchistan

<sup>۱</sup> دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

Barani.m@hamoon.usb.ac.ir

<sup>۲</sup> کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

Jafari gh@stu.usb.ac.ir

## مقدمه

کیفیت زندگی نوعی این شخصیت‌ها پی می‌برد. ۳- داستان‌هایی که نمادین و سمبلیک است. ۴- داستان‌هایی که ضبط ساده ای است از روایتی گفتارگونه و در طی داستان، خصوصیت‌هایی تصویر می‌شود و به اصطلاح «داستان شخصیتی» را به وجود می‌آورد. ۵- داستان‌هایی که در پایان به لحظه ای کشانده می‌شود و این لحظه ناگهان مفهوم همه‌ی داستان را آشکار می‌کند و یکی از شخصیت‌های داستان، معرفت و ادراکی نسبت به حقایق امور اطراف خود پیدا می‌کند و این ادراک و معرفت بر بینش و جهان بینی او تأثیر می‌گذارد. ۵- داستان‌هایی که روایت ساده و بی آرایش از عملی است که هنرمندانه ساخته شده باشد و در پس ظاهر آن مفهوم جنبی دیگری نهفته باشد. ۶- داستان‌هایی که برشی از زندگی نیست و اغلب ترکیبی از داستان کوتاه و مقاله است و بر شخصیت تأکید نمی‌شود و فضا و رنگ و طراحی داستان، شخصیت‌ها را تحت-الشعاع می‌گذارد.» (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۲۷)

هوشنگ گلشیری داستان‌نویس معاصر ایرانی، اولین مجموعه‌ی داستان خود (مثل همیشه) را در سال ۱۳۴۷ منتشر کرد و پس از گذشت یک سال، رمان کوتاه (شازده احتجاب) را در سال ۱۳۴۸ نوشت. گلشیری در طول ۶۳ سال زندگی‌اش ۱۶ رمان، مجموعه‌ی داستان، مجموعه مقاله و فیلم نامه را منتشر نمود. همین تلاش پیگیر او در زمینه‌ی های ادبیات داستانی و اصول نقد ادبی و تدریس داستان نویسی، او را در میان داستان‌نویس‌های دیگر ممتاز کرده است.

## پیشینه‌ی تحقیق

در مورد داستان‌های کوتاه او تحقیقاتی توسط پژوهشگران انجام شده است. رضا عامری در سال ۱۳۸۲ در کتاب (نقش‌بندان) به نقد و بررسی چند داستان کوتاه او پرداخته است. فریده علوی و نگار صالحی نیا نیز در مقاله‌ای با عنوان «سرگشتگی شخصیت‌های داستانی» در سال ۱۳۸۶ در مجله قلم، به موضوع شخصیت در رمان‌های هوشنگ گلشیری پرداخته‌اند. اما تحقیق مستقلی در باب داستان حاضر صورت نگرفته است.

داستان یکی از انواع ادبی است که از دیرباز مورد توجه آدمی بوده و در زندگی و تفکر بشر تأثیرات عمیق و ژرفی داشته است. انسان‌ها در هر دوره ای از زندگی خود به این قالب هنری متوسل شده‌اند تا افکار خویش را به طور غیر مستقیم به دیگران انتقال دهند. داستان سرایی از اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین کارهای بنا نهاده‌ی بشر، در همه‌ی فرهنگ‌ها و زمان‌ها است. در واقع هر نویسنده‌ای نسبت به زندگی، احساس و اندیشه‌ی خاص خود را دارد که این فکر و اندیشه را در عمل داستانی و شخصیت‌ها می‌گنجانند و به این ترتیب داستانی را خلق می‌کند. داستان کوتاه به شکل امروزی در قرن نوزدهم توسط نویسندگانی چون ادگار آلن پو و واسیلی یووویچ گوگول ظهور کرد، از این دو به عنوان «پدران داستان کوتاه به مفهوم امروزی آن نام برده‌اند» (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۱۴۸) در واقع داستان کوتاه «اثری است کوتاه، که در آن نویسنده به یاری یک طرح منظم، شخصیتی اصلی را در یک واقعه‌ی اصلی نشان می‌دهد و این اثر به روی هم تأثیر واحدی را القاء می‌کند» (یونسی، ۱۳۷۹: ۱۵) با وجود تمامی مطالبی که پیرامون داستان کوتاه و تعریفش وجود دارد، کماکان چند ویژگی مشترک در آن‌ها است که اکثریت بر آن اتفاق نظر دارند، لذا می‌توان گفت، داستان کوتاه دارای یک حادثه اصلی است که حوادث دیگر پیرامون حادثه اصلی رخ می‌دهند، کوتاه بودن زمان در داستان کوتاه، ارائه‌ی یک موضوع واحد، اندک بودن شخصیت‌های داستان به همراه طرح منظم و در نهایت ایجاز و کوتاه نویسی از ویژگی‌های این قالب داستانی است.

## انواع داستان کوتاه

خصوصیات انواع مهم داستان کوتاه از بدو پیدایش تاکنون به اجمال چنین است: «۱- داستان‌هایی که حادثه‌پردازانه است و گاهی پایان شگفت انگیزی دارد و لطیفه وار است و از آن‌ها به عنوان داستان‌های پیرنگی یاد می‌کنند. ۲- داستان‌هایی که برشی از زندگی است و لحظه‌ها و موقعیت‌های نمونه ای شخصیت داستان را تصویر می‌کند، به طوری که خواننده به خصلت و

### تعریف شخصیت

در کتاب عناصر داستان، شخصیت چنین تعریف می‌شود: «اشخاص ساخته شده‌ای (مخلوقی) را که در داستان و نمایشنامه و... ظاهر می‌شوند، شخصیت می‌نامند.» (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۸۳) همچنین میلان کوندرا در کتاب (هنر رمان) شخصیت را این گونه توصیف می‌کند: «شخصیت، نه همچون موجود یکتای تقلید ناپذیر و گذرا، نه همچون لحظه‌ی معجزه آسایی که مقدر به از میان رفتن است، بلکه همچون پلی استوار انگاشته می‌شود که بر فراز زمان برپا شده است.» (کوندرا، ۱۳۸۰: ۱۱۸) در واقع نویسنده با خلق شخصیت در داستان، گویی به آفرینش انسانی می‌پردازد که می‌تواند آزادانه یا تحت کنترل در ماجراهای داستان حضور پیدا کند و تأثیرگذار باشد، یعنی «شخصیت‌ها به نوعی پایه‌ها و اساس یک اثر ادبی هستند. هر قدر پایه‌ها محکم‌تر باشند ساختمان رمان و داستان مستحکم‌تر است و سبب ماندگاری بیشتر اثر می‌شود.» (نصر اصفهانی و شمعی، ۱۳۸۶: ۱۵۷) انتخاب و خلق اشخاص داستان نیز امری بسیار درخور توجه است. یکی از عوامل مهم در توفیق یک داستان، وجود شخصیت‌های خوش ساخت در آن اثر می‌باشد به نحوی که ممکن است خواننده خود را مجاب سازد که مانند آن شخصیت یا شخصیت‌ها رفتار کند. نکته دیگر این است که اساساً شخصیت‌های داستانی تا چه اندازه قابل انطباق با آدم‌های واقعی جامعه هستند؟ با توجه به رابطه‌ی ادبیات با جامعه، می‌توان گفت تا حد زیادی، داستان و اشخاص داستانی بازتاب اندیشه‌ها و اعمال افراد واقعی یک جامعه هستند. فورستر به تفاوت عمیق میان این دو مقوله معتقد است و چنین می‌نویسد: «بی‌گمان فرق دارند، باید هم داشته باشند. اگر شخصیت داستان عیناً ملکه و ویکتوریا باشد و با او سر مویی تفاوت نداشته باشد در آن صورت خود ملکه و ویکتوریا است و آن وقت رمان یا آن قسمت از آنکه، به چنین شخصیتی می‌پردازد صورت تاریخچه یا ترجمه‌ی احوال پیدا می‌کند و تاریخ است.» (فورستر، ۱۳۸۴: ۶۵)

انواع شخصیت: از نظر ساختار روایی عبارتند از: ۱- شخصیت اصلی؛ ۲- شخصیت فرعی، از نظر تحول: ۱- شخصیت پویا؛ ۲- شخصیت ایستا و از نظر خصلت درونی: ۱- شخصیت ساده و ۲- شخصیت جامع هستند.

### شیوه‌های شخصیت‌پردازی

نویسنده برای نمایاندن ابعاد گوناگون اشخاص داستان مانند: ویژگی‌های باطنی و ظاهری فرد و رفتارهای او، باید از شگردهای متفاوتی استفاده کند. «نویسنده با بهره‌گیری از انسان داستانی، به طرح، ترسیم و نمایش برداشت خود نسبت به زندگی همت می‌گمارد. انسان‌های داستانی هماهنگ با دیگر عناصر داستان عمل می‌کنند و می‌توانند تفاوت‌های فردی بسیاری داشته باشند.» (آلوت، ۱۳۸۰: ۴۵۴) مک‌کی در تعریفی جامع و دقیق از شخصیت‌پردازی می‌نویسد: «شخصیت‌پردازی یعنی حاصل جمع تمام خصایص قابل مشاهده‌ی یک فرد انسانی، هر آنچه که بتوان با دقت در زندگی شخصیت از او فهمید، مانند: سن و میزان هوش، سبک حرف زدن و ادا و اطوار، میزان تحصیلات و شغل، وضعیت روحی و عصبی، ارزش‌ها و نگرش‌ها و... یعنی تمام وجوهی از انسان که می‌توان با بررسی روز به روز زندگی یک فرد دانست. این خصایص در کنار هم هویت منحصر به فرد هر انسان را می‌سازد، زیرا هر یک از ما ترکیب خاصی از داده‌های ژنتیکی و تجربیات عملی هستیم. این مجموعه‌ی یگانه و منحصر به فرد از خصایص انسانی، شخصیت‌پردازی است.» (مک‌کی، ۱۳۸۲: ۶۹) همچنین «در مجموع، شخصیت‌پردازی را می‌توان فرآیندی نامید که به کار باز شناختن شخصی می‌پردازد.» (تودورف، ۱۳۸۵: ۳۲۶) شخصیت‌پردازی در داستان به دو شیوه صورت می‌گیرد: ۱- شخصیت‌پردازی مستقیم؛ ۲- شخصیت‌پردازی غیرمستقیم.

### خلاصه داستان گرگ

داستان گرگ یکی از داستان‌های کوتاه هوشنگ گلشیری است که وقایع و اتفاقات آن در فضایی متفاوت با دیگر داستان‌ها رخ می‌دهد. داستان در مورد زنی است به نام اختر که همسر پزشک آبادی است و تقریباً بیشتر ساعات روز که شوهرش در بهداری مشغول به کار است، او در خانه تنهاست. همچنین وضعیت قرار گرفتن خانه‌ی پزشک روستا کنار قبرستان نیز یکی از دلایل تنها بودن اختر است. او فقط هنگامی که هوا آفتابی بوده از خانه بیرون می‌آمده، ولی با آمدن برف اول دیگر پیدایش نمی‌شود. همچنین یکی از مسائلی که ذهن اختر را مشغول می‌کند، ترس از نازائی است. اولین بار صدیقه یکی از زنان ده متوجه رفتار غیرعادی اختر می‌شود. به دلیل اینکه اختر زمان زیادی را تنها در خانه می‌گذراند یک نوع رابطه‌ی روحی بین او و گرگ به وجود می‌آید. دکتر برای اینکه سر زنش گرم شود به مدرسه پیشنهاد می‌دهد که تدریس درسی را بر عهده او بگذارند و زن به عنوان معلم نقاشی به مدرسه می‌رود. همچنین نگرانی دکتر، او را به این فکر می‌اندازد که گرگ را به دام بیندازد. تله بزرگی در قبرستان درست می‌کند ولی گرگ به دام نمی‌افتد. بالاخره دکتر تصمیم می‌گیرد که زنش را برای بهبود به شهر ببرد. مسافتی که از آبادی دور می‌شوند برف پاک کن و موتور ماشین خود به خود خراب می‌شود. در این هنگام اختر گرگ را کنار جاده می‌بیند و از دکتر می‌خواهد برای درست کردن ماشین پیاده شود و گرگ را موجودی بی‌آزار معرفی می‌کند. ولی دکتر به خاطر ترس از گرگ پیاده نمی‌شود. اختر از ماشین پیاده می‌شود، به محض پیاده شدن زن از ماشین، اختر و گرگ هر دو ناپدید می‌شوند.

### تحلیل شخصیت‌ها

الف: زنان

- ۱- اختر (همسر دکتر)؛ ۲- صدیقه (زن راننده‌ی روستا)؛ ۳- زن دربان بهداری؛ ۴- همسر معلم مدرسه (راوی)

اختر: زن جوان پزشک روستاست که در قسمتی از ساختمان کوچک بهداری، اندکی دورتر از سایر خانه‌های آنجا، زندگی می‌کند. زن اهل مطالعه است و معمولاً با کتابی از جک لندن در دست دیده می‌شود. زن به دلیل تنهایی‌اش، وابستگی عجیبی به یک گرگ پیدا می‌کند، اختر با دیدن چشم‌های گرگ چنان محو او می‌شود که همه چیز را فراموش می‌کند. شاید بتوان گفت که دوری از جمع و روستا، ناشی از یک نوع ترس است، ترس از نازایی، و این ترس ناخواسته او را به انزوا کشانده است. اختر شاید نمونه‌ای از زن‌هایی باشد که در سایه‌ی ناامنی و بی‌اعتمادی زندگی و اجتماع قربانی می‌شوند و خود داوطلبانه پای در راه قربانی شدن می‌گذارند و این یکی از دلایل اعتماد به گرگ می‌شود که تا لحظه‌های پایانی، گرگ را در اندام سگ می‌بیند، آن هم سگ گله که بیشتر نگاهبان است تا هجوم آور. سگی که حتی می‌تواند همراه باشد و همراهی کند و تنهایی زن را پر کند. ویژگی‌های اختر از نظر شخصیت:

از نظر ساختار روایی اختر شخصیت اصلی داستان است. «به شخصی که محور تمام حوادث است و همه‌ی اتفاقات به خاطر او رخ می‌دهد و در واقع نقش اصلی را ایفا می‌کند، شخصیت اصلی یا قهرمان داستان می‌گویند.» (اسماعیل لو، ۱۳۸۴: ۷۱) اختر نیز در این داستان شخصیت اصلی است به این دلیل که در بروز حوادث نقش محوری دارد و نقش آفرینی او بیشتر از سایر شخصیت‌هاست به طوری که تمام توجه خواننده به سوی اوست.

از نظر تحول، اختر شخصیتی پویا دارد. در واقع «شخصیت پویا، شخصیتی است که یکریز و مداوم در داستان، دست‌خوش تغییر و تحول باشد و جنبه‌ای از شخصیت او، عقاید و جهان بینی او یا خصلت و خصوصیت شخصیتی او دگرگون شود.» (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۹۵) البته در تعریف میرصادقی، جنبه‌های تحول شخصیت بیان شده است اما برای تأکید بیشتر باید گفت: «منظور از تحول یافتن شخصیت، دگرگونی وضعیت ظاهری شخصیت نیست... تحول شخصیت آن چیزی است که روی خود فرد صورت می‌گیرد و شخصیت انسانی او را دچار دگرگونی می‌سازد و فکر و منش او را متحول می‌سازد.»

اهداف و انگیزه‌های نامشخص دارد. برای مثال، زمانی که ماشین دکتر وسط برف خراب می‌شود، اختر با وجود اینکه می‌داند کاری از دستش برنمی‌آید و گرگ هم کنار جاده ایستاده، از ماشین پیاده می‌شود، در واقع مرگ اندیشی در او آن قدر قوی است که به خواست خود و شاید با اشتیاق زیاد، خود را به گرگ مرگ می‌سپارد «اختر گفته: پس من خودم می‌روم. دکتر گفته: «تو که چیزی سرت نمی‌شود» یا شاید گفته: «تو که نمی‌توانی درستش کنی.» اما یادش بود که تا آمده خبر بشود بیرون بوده.» (همان: ۲۳۸) عبارت آخر با موضوع نقاشی‌های زن برای مدرسه و بچه‌ها، خواننده را به این فکر می‌اندازد که احتمالاً گرگی وجود نداشته و هر چه بوده نتیجه‌ی ذهنیت زن و تنهایی و ترس وی بوده است. قبل از ناپدید شدنش نقاشی‌ای را به دست صدیقه، یکی از زنان روستا می‌دهد که طرحی از سگ و شاید سگ گرگ بوده است، در واقع طرح سگ گرگ در آخرین کنش شخصیت، نشان دهنده‌ی کشش درونی و پیوند روحی اختر با مرگ است: «من که نمی‌فهمم. تازه وقتی هم صدیقه نقاشی‌ها را برایم آورد بیشتر گیج شدم. یک یادداشت سردستی به آن‌ها سنجاق شده بود که مثلاً تقدیم به دیستان ما. وقتی می‌خواست بروم، سپرده به صدیقه که اگر حالش بهتر نشد و یا چهارشنبه نتوانست بیاید، نقاشی‌ها را بدهد به من تا به جای مدل ازشان استفاده کنم. به صدیقه که نمی‌توانستم بگویم، به دکتر هم حتی، اما آخر طرح سگ، آن هم سگ‌های معمولی، برای بچه‌های دهاتی چه لطفی دارد؟» (همان: ۲۳۸) اختر زنی است که با گرگ مرگ آشتی است و به دلیل شرایط ویژه‌ی روحی که حاصل زندگی در قبرستان، نازایی، تنهایی و ناامیدی اوست، بسیار به آن نزدیک است. گرگ مرگ همه جا با اوست، پشت پنجره، در خواب و بیداری، در لحظه‌های سکوت و تنهایی و خلاصه در تمام زندگی با اوست و آن را با خود و در کنار خود حس می‌کند. مرگ برای اختر، رهایی از افسردگی، ترس و اضطراب نداشتن فرزند است. این پایان از پیش طراحی شده است در تنهایی و انزوا و رنجوری شخصیت اختر، در دور افتادگی خانه‌ی آن‌ها از سایر خانه‌های روستا، در زندگی وی در خانه‌ی کنار گورستان، در

(فتاحی، ۱۳۸۶: ۱۶۸) اختر در آغاز داستان، شخصیتی است با رفتارهای عادی و طبیعی، که همراه شوهرش به روستا می‌آید و حتی گاهی لب قنات، کنار زن‌های دیگر می‌رفته، به بچه‌های مدرسه سر می‌زده ولی با آمدن برف اول و تنها شدنش در خانه، رفتارهایش تغییر می‌کند و زندگی‌اش دگرگون می‌شود. «برف اول که افتاد دیگر پیدایش نشد. زن‌ها دیده بودندش که کنار بخاری می‌نشسته و چیزی می‌خوانده.» (گلشیری، ۲۳۱: ۱۳۸۲) برف همیشه با سفیدی و سردی و وسعت توصیف می‌شود که همه چیز را تسخیر می‌کند و به رنگ تسلیم در می‌آورد. در واقع با آمدن برف اول اختر نیز تسخیر می‌شود و سرانجام در سفیدی و برف زمستان تسلیم مرگ می‌شود. «زنم گفت: باور کن یک دفعه چشم‌هاش گشاد شد و شروع کرد به لرزیدن و گفت: «می‌شنوید؟ صدای خودش است.» من گفتم: «آخر، خانم، حالا، این وقت روز؟» مثل اینکه زن دکتر دویده طرف پنجره. بیرون برف می‌آمده. زنم گفت: «پرده را عقب زد و ایستاد کنار پنجره. اصلاً یادش رفت که مهمان دارد.» (همان: ۲۳۴) در واقع گرگ داستان، گرگی متفاوت است که تنها و به دور از گله‌ها چند بار با چشم‌های براقش پشت پنجره خانه دکتر پیدا می‌شود، داستان گرگ نمادین و سمبلیک است و می‌توان تعبیر گرگ مرگ را به آن نسبت داد و این شاید شگرد گلشیری است که به طور قطع و یقین نمی‌توان در مورد ذهنیت بیمار شخصیت‌هایش سخن گفت. اختر شخصیتی جامع و همه‌جانبه دارد. «شخصیت‌های همه‌جانبه در داستان‌ها توجه بیشتری را به خود جلب می‌کنند، این شخصیت‌ها با جزئیات بیشتر و مفصل‌تر تشریح و تصویر می‌شوند.» (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۱۱۰) همچنین شخصیت جامع را نیز می‌توان این گونه معرفی کرد. «شخصیت‌هایی پیچیده هستند و ابعاد بسیاری دارند. محک و آزمون یک شخصیت جامع این است که آیا می‌تواند به شیوه‌ای متعادل و متقاعد کننده خواننده را با شگفتی رو به رو سازد؟» (گلشیری، ۱۳۸۲: ۱۱۴) اختر شخصیتی است که تمامی حالات درونی، ترس‌ها، اضطراب‌ها و نگرانی‌هایش توصیف می‌شود. همچنین افکار و حالات روحی او غیر قابل پیش‌بینی است.

دور زد.» (همان: ۲۳۷) سخنان اختر نشان می‌دهد که او، این مرد را حامی خود نمی‌داند، کما اینکه با وجود اصرار اختر حاضر نشد از ماشین پیاده شود و برای نجاتشان کاری بکند و زن که از او ناامید شده در پایان از ماشین پیاده می‌شود و به سرما و گرگ مرگ تسلیم می‌شود و می‌میرد.

۲- راننده باری: یکی از شخصیت‌های فرعی داستان است که ماشین دکتر را در جاده خارج از ده پیدا می‌کند.

۳- آقای مرتضوی: در نقش یکی از معلم‌های روستاست.

۴- راوی: او نیز یکی دیگر از معلم‌های روستاست و نقش راوی داستان را بر عهده دارد؛ و هیچ تصویری از تدریس و حضور این دو معلم در سر کلاس وجود ندارد.

۵- صفر: او نیز یکی از رعایای روستاست. تمام شخصیت‌های فرعی در این داستان ساده و قالبی هستند.

۶- ژاندارم‌ها: جزء سیاهی لشکرها هستند. ۳ شب در خانه دکتر و برای محافظت از او و خانواده‌اش به سر می‌برند، شب سوم تیری شلیک می‌کنند، اما معلوم نیست به کجا شلیک شده است: «فردا هم که ژاندارم‌ها و چند تا رعیت با راننده‌ی بهداری دنبال خط خون را گرفته بودند و رسیده بودند به تپه آن طرف آبادی پشت تپه، توی تنگ جای پای گرگ‌ها را دیده بودند و ناصافی برف‌ها را، اما نتوانسته بودند حتی یک استخوان سفید پیدا کنند.» (گلشیری، ۱۳۸۲: ۲۳۵) در واقع گرگ داستان گلشیری، عنصری سمبلیک است که فقط در ذهن شخصیت اصلی داستان شکل گرفته و حضور واقعی و خارجی ندارد، بنابراین هیچ گاه شکار نمی‌شود و به دام نیز نمی‌افتد.

ج: حیوانات

حیوانات داستان را چند سگ و دله گرگ، تعدادی گوسفند و یک گرگ تشکیل می‌دهند، گرگ به اختر شخصیت اصلی داستان نزدیک می‌شود، در نقاشی‌های اختر از گرگ، سایه گرگ بسیار اغراق آمیز است به طوری که تمام فضای بهداری و قبرستان را می‌پوشاند. می‌توان گفت روستا تمام دنیای اختر است که سایه‌ی گرگ مرگ تمام آن را پوشانده است. گرگ دارای دو چشم براق، مانند دو زغال افروخته است. «بعد هم گفت: خودم هم نمی‌دانم چرا وقتی می‌بینمش، چشم‌هاش را،

کتاب‌خوانی زن و گوش سپاری کنجکاوانه‌اش به صداها بیرون. در واقع همه چیز آماده حضور مرگ است و مرگ سهم آدم ضعیف و بیمار داستان است.

۲- صدیقه: زن راننده‌ی روستا و یکی از شخصیت‌های فرعی داستان است. هنگامی که دکتر برای سرکشی به روستاهای دیگر می‌رود، برای رفع تنهایی اختر به خانه دکتر می‌رود و اولین نفری است که متوجه رفتارهای غیرعادی اختر می‌شود و به بقیه زنان روستا خبر می‌دهد.

۳- همسر دربان بهداری: از شخصیت‌های فرعی داستان است، او نیز گاهی برای پر کردن لحظات تنهایی اختر به خانه دکتر می‌رود.

۴- زن معلم روستا (راوی): او نیز یکی از شخصیت‌های فرعی داستان است و زمانی خواننده با او رو به رو می‌شود که دکتر در دوره‌های مردان روستا شرکت کرده و زنش در خانه تنهاست. او نگران وضع روحی و تنهایی اختر است: «زمن انگار گفت: دکتر، خانمتان چی؟ توی آن خانه کنار قبرستان؟» (گلشیری، ۱۳۸۲: ۲۳۲)

ب: مردان

مردان در داستان گرگ ۸ نفر هستند: ۱- پزشک روستا؛ ۲- دربان بهداری؛ ۳- راننده‌ی باری؛ ۴- معلم روستا و راوی داستان؛ ۵- مرتضوی (معلم روستا)؛ ۶- ده‌وار؛ ۷- صفر؛ ۸- ژاندارم‌ها.

۱- پزشک روستا: مرد جوانی است که به خاطر کارش مجبور است در روستا بماند. بیشتر اوقات همسرش را در خانه تنها می‌گذارد و به روستاهای اطراف می‌رود. ناپدید شدن زنش باعث آشوب فکری دکتر می‌شود. شخصیت دکتر در داستان چندان تغییری نمی‌کند، به عبارت دیگر شخصیتش در آغاز و پایان داستان یکسان و معمولاً رفتارها و واکنش‌هایش قابل پیش بینی است. دکتر شخصیتی فرعی، ساده، غیرفعال، ایستا و قالبی دارد. «اختر گفته: یک کاری بکن. اینجا که از سرما یخ می‌زنیم. دکتر گفت: مگه ندیدیش؟ دکتر هم دستش را برده بیرون، از شیشه، بلکه با دست برف را پاک کند. اما دیده چاره برف را نمی‌تواند بکند. گفت: خودت که می‌دانی آنجا نمی‌شود

راه افتاده و شروع به انجام عمل می‌کند و حادثه را به وجود می‌آورد. در داستان نمی‌توان شخصیتی آفرید و او را معطل گذاشت. لاقبل این شخصیت فکر می‌کند و یا خاطرات خود را مرور می‌کند و این مرور خاطرات، خود نوعی عمل داستانی است.» (عبداللہیان، ۱۳۸۱: ۶۰) در داستان گاهی شخصیت‌های اصلی و فرعی به صورت مستقیم توصیف می‌شوند. در اینجا خواننده از طریق راوی دقیقاً متوجه خصوصیات ظاهری، سن و سال، رفتار، علایق و حتی رنگ لباس شخصیت اصلی می‌شود که همه به صورت مستقیم توصیف می‌شود:

«زن دکتر قد کوتاه بود و لاغر، آن قدر لاغر و رنگ پریده که انگار همین حالا می‌افتد. زن نوزده سالش بیشتر نبود. گاه گذاری دم در بهداری پیداش می‌شد و یا پشت شیشه‌ها. فقط وقتی هوا آفتابی بود از کنار قبرستان می‌آمد ده، گشتی می‌زد. بیشتر کتابی دستش بود، و گاهی یک پاکت آب نبات یا شکلات هم توی جیب بلوز سفید یا کیف دستی‌اش. بچه‌ها را خیلی دوست داشت. برای همین هم بیشتر می‌آمد سراغ مدرسه.» (گلشیری، ۱۳۸۲: ۲۳۱)

#### شخصیت‌پردازی غیرمستقیم

اگرچه در این پرداخت شخصیت، خصوصیات ظاهری، رفتاری و اخلاقی شخصیت‌های داستان آشکار می‌شود، اما نویسنده به طور صریح و مستقیم، به این امر مبادرت نمی‌ورزد بلکه تلاش می‌کند تا به شیوه‌های غیرمستقیم، ویژگی‌های آنان را نشان دهد و در این روش «نویسنده با عمل داستانی شخصیت را معرفی می‌کند. یعنی ما از طریق افکار، گفت و گوها و یا اعمال خود شخصیت، او را می‌شناسیم.» (لارنس، ۱۳۸۷: ۵۰) این شیوه را می‌توان، شیوه‌ی شخصیت‌پردازی نمایشی نیز بنامیم، زیرا شخصیت‌ها همانند صحنه‌ی نمایش، خود را به ما نشان می‌دهند. مهم‌ترین عوامل در شخصیت‌پردازی غیرمستقیم عبارتند از: ۱- توصیف قیافه ظاهری؛ ۲- گفت و گو؛ ۳- انتخاب نام؛ ۴- رفتار (عمل).

یا آن حالت سکون... می‌دانید درست مثل سگ‌های گله به دو دستش تکیه می‌دهد و ساعت‌ها به پنجره اتاق ما خیره می‌شود.» (همان: ۲۳۳) هنگامی که اهالی روستا قصد به دام انداختنش را دارند، شقه گوشتی را در تله قرار می‌دهند، ولی گرگ با زیرکی از کنار آن می‌گذرد. «با هم رفتیم سراغ تله. تله سالم بود. شقه گوشت هنوز سرجاش بود. از جا پاها فهمیدیم که گرگ تا پهلوی تله آمده، حتی کنار تله نشسته. بعد هم رد پای گرگ درست می‌رسید به کنار نرده دور بهداری... از جا پاها برایش تعریف کردم گفت: راننده گفته: «گرسنه نبوده»، نمی‌دانم شاید هم خیلی باهوش است.» (گلشیری، ۱۳۸۲: ۲۳۴-۲۳۵) در واقع این گرگ اسیر تله نمی‌شود، حتی تا چند قدمی تله هم می‌رود اما دم به تله نمی‌دهد و اختر نیز این را می‌داند، زمانی که به او می‌گویند گرگ را شکار کرده‌اند، او فقط لبخند می‌زند! چون گرگ او مرگ است و مرگ شکار شدنی نیست بلکه شکار کننده‌ی دیگران است.

#### شیوه‌های شخصیت‌پردازی

##### شخصیت‌پردازی مستقیم

در این روش، نویسنده به طور صریح و مستقیم، خصوصیات ظاهری، عادت‌ها، اعمال و ویژگی‌های اخلاقی و نحوه‌ی رفتار شخصیت‌ها را به خواننده معرفی می‌کند. این عمل یا از زبان خود نویسنده بازگو می‌شود یا یکی از شخصیت‌های داستان را جایگزین خود قرار می‌دهد تا خصوصیات و خصلت‌های شخصیت‌های داستان را توصیف کند. نویسنده‌ای که روش پرداخت مستقیم را برمی‌گزیند «به زبان ساده، اطلاعاتی را درباره‌ی شخصیت‌هایش به ما می‌گوید، او شخصیت‌ها را یک یک نام می‌برد خصوصیت آن‌ها را بیان می‌کند و حتی ممکن است بگوید کدام یک را قبول دارد و کدام یک از شخصیت‌ها مورد نظرش نیستند. امتیاز این روش، سادگی و اختصار آن است.» (کنی، ۱۳۸۰: ۶۴) امروزه در داستان‌نویسی مدرن، کاربرد صرف این شیوه نه تنها پسندیده نیست بلکه عمل شخصیت‌پردازی متوقف می‌سازد و داستان را تا حد یک گزارش تقلیل می‌دهد. چرا که «شخصیت وقتی در داستان ظاهر می‌شود بلافاصله به

### ۱- توصیف ظاهر

اخوت ویژگی‌های ظاهری اشخاص را به دو دسته تقسیم می‌کند. «یک دسته ویژگی‌های ظاهری طبیعی که منظور، همان خصوصیات جسمی مثل اندازه‌ی قد، معلولیت‌های جسمانی، دماغ بزرگ یا کوچک و... است که خود شخصیت معمولاً در پیدایش آن نقشی ندارد. دسته‌ی دوم ویژگی‌های ظاهری اجتماعی است مثل وضع لباس پوشیدن، آرایش سر و صورت، رفتارهای اجتماعی از قبیل طرز حرف زدن، خندیدن و نظایر این‌ها» (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۳۹). گلشیری در این داستان بیشتر به توصیف قیافه‌ی ظاهری شخصیت اصلی داستان پرداخته است. اختر زنی است لاغر و پریده رنگ، اندامی ضعیف با لب‌هایی سرد! «کاش لب‌هاش را لااقل رژ لبی، چیزی، می‌زد که آن قدر سفید نزنند.» (گلشیری، ۱۳۸۲: ۲۳۵) همچنین به نظر می‌رسد به سرو وضع ظاهری خود نیز اهمیت می‌داده، کیفش چرمی است و پالتو پوست دارد: «قبل از اینکه کیف را بیرون بیندازد به دکتر گفته: کاش پالتو پوستم را آورده بودم.» (همان: ۲۳۷) همسر اختر با اینکه دکتر است ولی هیچ‌گاه با روپوش پزشکی دیده نمی‌شود. فقط هنگامی که همسرش ناپدید می‌شود وضعیت ظاهری‌اش به هم می‌ریزد. «دکتر هم که حرفی نمی‌زد. به هوش که می‌آمد اگر هم گریه نمی‌کرد فقط خیره نگاه می‌کرد، به ما، یکی یکی، و با همان گشادگی چشم‌های زنش.» (همان: ۲۳۶) «حتی وقتی این‌ها را می‌گفت دندان‌هایش به هم می‌خورد. رنگش سفید شده بود. درست مثل رنگ مات صورت اختر وقتی که پشت پنجره می‌ایستاد.» (گلشیری، ۱۳۸۲: ۲۳۷) همین توصیف حالت دکتر به صورت غیرمستقیم، نشان می‌دهد که اختر وقتی پشت پنجره می‌ایستاده و گرگ را می‌دیده، حالت عادی نداشته، رنگ پریده و از نظر روحی - روانی بیمار و نامتعادل بوده و شاید همین حال نامساعد و غیرعادی عامل بروز گرگ در ذهن او می‌شده است.

### ۲- گفت و گو

«گفت و گو بهترین وسیله‌ی نشان دادن روابط بین اشخاص است. در واقع روابط بین اشخاص را به گونه‌ای واضح و

روشن به نمایش می‌گذارد و در شکل ایده آتش باید آن چنان قوی و مؤثر باشد که دیگر نیازی به تحلیل این روابط نباشد.» (سلیمانی، ۱۳۸۶: ۳۶۵)

در داستان گرگ گفت و گوهایی که بین اهالی روستا رد و بدل می‌شود، تمامی حوادث و رویدادهای داستان را به خواننده منتقل می‌کند. اتفاقات در روستا رخ می‌دهند و به علت فضای کوچک، خبرها به سرعت بینشان پراکنده می‌شود. «شنبه روزی بود که از بچه‌ها شنیدم توی قبرستان تله گذاشته‌اند. زنگ سوم خودم با یکی از بچه‌ها رفتم و دیدم. تله بزرگی بود. دکتر از شهر خریده بود و یک شقه گوشت هم توش گذاشته بود. بعد از ظهر هم زخم تعریف کرد که رفته سراغ زن دکتر. گفت: «حالش خوب نیست.» گفت انگار زن به اش گفته، می‌ترسد بچه‌اش نشود.» (گلشیری، ۱۳۸۲: ۲۳۴) انگار اول صدیقه، زن راننده، فهمیده بود. به زن‌ها گفته بود: «اول فکر کردم دل‌شوره شوهرش را دارد که هی می‌رود و کنار پنجره و پرده را عقب می‌زند.» صدیقه گفته بود: «صدای زوزه گرگ که بلند می‌شود می‌رود کنار پنجره.» (همان: ۲۳۲)

### ۳- نام

مسئله هر شخصیتی نامی دارد که با آن شناخته می‌شود. «یکی از نخستین تصمیم‌ها، انتخاب اسم شخصیت است.» (کار، ۱۳۷۷: ۷۹) در ادبیات داستانی، نام شخصیت‌ها می‌تواند بیانگر ویژگی‌های کلی شخصیت آنان باشد. در واقع انتخاب نام اشخاص داستان گرگ به نظر می‌رسد، تصادفی باشد. همچنین دکتر روستا که چهره‌ی شناخته‌شده‌تری دارد، بدون اسم است، ولی شخصیت‌های فرعی داستان دارای نام هستند. ۳ شخصیت فرعی داستان که دارای نام هستند: صدیقه (همسر راننده‌ی روستا) صفر (رعیت روستا) و آقای مرتضوی (معلم روستا)

### ۴- رفتار (عمل)

اعمال هر شخصیت داستانی می‌تواند غیرمستقیم بیان‌کننده‌ی ویژگی‌های او باشد. از این دید کنش داستان به دو دسته تقسیم می‌شود: کنش عادت‌ی و کنش غیر عادت‌ی. کنش عادت‌ی عملی است که مرتب تکرار می‌شود در صورتی که کنش غیر عادت‌ی



### نتیجه‌گیری

با سبک نوشتاری جدید هوشنگ گلشیری، شخصیت‌پردازی آدم‌های قصه‌اش نیز متحول می‌شود. به دلیل اینکه گلشیری کار نویسندگی‌اش را نسبتاً با قدرت شروع می‌کند در شخصیت‌پردازی داستان‌هایش نقص چندانی نمی‌توان یافت. در واقع سبک خاص او مانع از وضوح معایب می‌شود. از نکات مهم شخصیت‌پردازی او، ظرافت‌های خاص رفتاری شخصیت‌های داستانی اوست که با حرکات و رفتارهای نمادین و موزون شخصیت را به تصویر می‌کشد. در داستان «گرگ» زن، حالت عجیبی دارد. رابطه‌ای بین زن و گرگ شکل می‌گیرد. در ابتدا فقط به گرگ خیره می‌شود اما بعدها چنان محو در گرگ می‌شود که مهمان خود را فراموش می‌کند و حتی بیشتر ساعات شبانه روز کنار پنجره می‌نشیند. سرانجام در روزی برفی با گرگ به جای نامعلومی می‌رود. مسأله‌ی اساسی برای او در داستان‌نویسی شناختن انسان است هرچند که می‌داند شناختن انسان امکان ندارد، اما به وسیله تکنیک و با ایجاد فاصله بین قهرمان داستان با واقعیت بر اساس شک‌ها و تردیدها می‌خواهد به این شناخت برسد، شناختی نسبی و پچییده. بنابراین داستان‌هایش بیشتر بر مکاشفه‌ی درون شخصیت و روح و روان او دور می‌زند. در این داستان ابتدا ترس از نازایی، شخصیت اصلی یعنی اختر را به انزوا می‌کشاند و بعد عوامل چندی همچون تنهایی، خانه‌ی نزدیک قبرستان، نبودن شوهرش در خانه، گرگ را که به نظر می‌رسد سمبل مرگ و نیستی باشد به او نزدیک می‌کند به طوری که مدام به او می‌اندیشد و او را می‌بیند و در ناخود آگاهیش سر انجام خود را به او تسلیم می‌کند و ناپدید می‌شود.

### منابع

- ۱- آلوت، میریام. (۱۳۸۰) *رمان به روایت رمان‌نویسان*، ترجمه محمدعلی حق‌شناس، تهران، مرکز
- ۲- اخوت، احمد. (۱۳۷۱) *دستور زبان داستان*، اصفهان، نشر فردا.
- ۳- اسماعیل‌لو، صدیقه. (۱۳۸۴) *چگونه داستان بنویسیم*، تهران، نگاه.

آن است که فقط یک بار اتفاق می‌افتد و از همین تکرار و اتفاق می‌توان به روحیه‌ی شخصیت پی برد. (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۴۳) بنابراین «داستان حاصل کنش شخصیت‌هاست و نوع کنش شخصیت‌ها نیز ارتباط مستقیم با خصایل آن‌ها دارد.» (خسروی، ۱۳۸۸: ۱۰۹) رفتار همه شخصیت‌های فرعی داستان، معمولی و طبیعی است، تنها رفتارهای شخصیت اصلی (اختر) غیرعادی است. او بعد از اینکه رابطه روحی با گرگ پیدا می‌کند، رفتارهای غیرعادی می‌شود. می‌توان گفت یکی از دلایل غیرعادی و غیرطبیعی شدن رفتار اختر، زمان است، در واقع زمستان و سرد بودن هوا، اختر را دچار ناامیدی می‌کند، زمان در بستر سرما و تنهایی و سکوت، شخصیت گرگ را خلق می‌کند، برف و سفیدی او را به تسلیم شدن وادار می‌کند و موجب انس گرفتن با گرگ به جای آدم‌ها می‌شود. زمان و یکنواختی و ریتم کند گذر زمان موجب استقبال از گرگ و پیوند با آن می‌شود. همچنین مکان نیز یکی از دلایل آشفته بودن شخصیت‌ها است. زندگی در کنار قبرستان، اضطراب و یأس و مرگ دوستی را به اختر می‌دهد. همه‌ی عوامل برای نزدیک کردن او به مرگ دست به دست هم داده‌اند، دیدن هر روزه‌ی قبرستان و قبرها، مرگ انسان‌ها، زمان سرد و ساکت زمستان، تنهایی، نازایی و ترس از متارکه با همسر، همه و همه زن را به مرگ خواهی نزدیک کرده‌اند: «شب‌هایی هم که دوره به خانه دکتر می‌افتاد زنش کنار بخاری می‌نشست و کتاب می‌خواند و یا می‌رفت کنار پنجره و به بیابان نگاه می‌کرد، یا از پنجره این طرف به قبرستان و گمانم چراغ‌های روشن ده.» (گلشیری، ۱۳۸۲: ۲۳۲) عصر چهارشنبه دکتر رفت شهر. صدیقه گفته، حال زنش بد بوده. دکتر بهش گفته. باورم نشد. خودم صبح چهارشنبه دیده بودم سر ساعت آمد به بچه‌ها نقاشی تعلیم داد. یکی از همان طرح‌هاش را روی تخته سیاه کشیده بود. خودش گفت. وقتی هم ازش پرسیدم آخر چرا گرگ؟ گفت: هر چی خواستم چیز دیگری بکشم یادم نیامد یعنی گچ را که گذاشتم روی تخته خود به خود کشیدمش.» (همان: ۲۳۶) در واقع برف، سرما و گرگ، ذهن اختر را تسخیر کرده است و سرانجام نیز مرگ سهم اوست.

- ۴-تودورف، تزوتان. (۱۳۸۲) *بوطیقای ساختارگرا*، ترجمه‌ی محمد نبوی، تهران، انتشارات آگه.
- ۵-خسروی، ابوتراب. (۱۳۸۸) *حاشیه‌ای بر مبانی داستان*، تهران، نشر ثالث.
- ۶-سلیمانی، محسن. (۱۳۸۶) *فن داستان‌نویسی*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۷-عبداللهیان، حمید. (۱۳۸۱) *شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان*، تهران، نشر آن.
- ۸-فتاحی، حسین. (۱۳۸۶) *داستان، گام به گام: آموزش داستان نویسی*، تهران، نشر صریر.
- ۹-فورستر، ادوارد مورگان. (۱۳۸۴) *جنبه‌های رمان*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، نشر نگاه.
- ۱۰-کارد، اوسون اسکات. (۱۳۸۷) *شخصیت‌پردازی و زاویه دید در داستان*، ترجمه‌ی پریسا خسروی سامانی، اهواز، نشر رسش.
- ۱۱-کنی، دبلیو.پی (۱۳۸۰) *چگونه ادبیات داستانی را تحلیل کنیم*، ترجمه مهرداد ترابی نژاد، تهران، نشر زیبا.
- ۱۲-کوندرا، میلان. (۱۳۸۰) *هنر رمان*، ترجمه پرویز همایون-پور، تهران، نشر گفتار.
- ۱۳-گلشیری، هوشنگ. (۱۳۸۲) *نیمه تاریک ماه (داستان‌های کوتاه)*، تهران، انتشارات نیلوفر.
- ۱۴-لارنس، پرین. (۱۳۸۷) *تأملی دیگر در باب داستان*، ترجمه‌ی محسن سلیمانی، تهران، سوره مهر.
- ۱۵-مک کی، رابرت. (۱۳۸۲) *داستان: ساختار، سبک و اصول فیلم‌نامه‌نویسی*، ترجمه‌ی محمد گذر آبادی، تهران، نشر هرمس.
- ۱۶-نصراصفهانی، محمدرضا و شمعی، میلاد (۱۳۸۶) «تحلیل عنصر شخصیت در رمان جای خالی سلوچ» زبان و ادبیات فارسی، سال پنجم، صص ۱۵۲-۱۷۶.
- ۱۷-میرصادقی، جمال. (۱۳۸۸) *عناصر داستان*، تهران، انتشارات ششم.
- ۱۸-یونسی، ابراهیم (۱۳۷۹) *صد سال داستان‌نویسی*، تهران، انتشارات نگاه.

